

اهمیت اخلاقی نصیحت‌نامه‌های امیر خسرو دهلوی

در قلمرو ادبیات فارس و تاجیک نوشتن پندنامه‌ها از جانب اهل علم و ادب برای تربیت فرزندان خویش سابقه دیرینه دارد و حتی امکان دارد که سرچشمه‌های اصلی ظهور آن را در اندرزنامه‌های پهلوی جستجو نمود، چون محتوا و مندرجه اصلی اندرزنامه‌های پهلوی پیش از همه، نصیحت به انسان‌ها و هدایت‌گری به سوی کمالات معنوی را در خود تجسم نموده‌اند. از جمله این نوع آثار «قابوس‌نامه» عنصرالمعالی کیکاووس (تألیف ۸۳-۱۰۸۲) محسوب می‌شود که به مسئله‌های رسم و آداب و اخلاق زمان، بخش‌های مختلف فعالیت انسانی و سنت و آداب آنها، از جمله، اندر شناختن حق پدر و مادر، فرزند پروردن و آیین آن، آداب شکار رفتن، عشق ورزیدن، شطرنج بازی، گرمابه رفتن، اندر طالب‌علمی، دوست گزیدن و امثال این بخشیده شده، به نام فرزندش گیلان شاه و به نیت تربیت او به قلم آمده است.

«بهارستان» عبدالرحمان جامی (تألیف ۱۴۸۷) نیز در شمار چنین آثار اخلاقی و تربیتی قرار دارد که آن را مؤلف چون کتاب درسی برای پسر یگانه‌اش ضیاءالدین یوسف در زمان ۱۰ ساله بودنش انشا نموده است، تا به او تجربه زندگی و راه و روش حیات آموزد.

سخن‌های پرمغز و حکیمانه سخنوران فارس و تاجیک به فرزندان‌شان که به شکل اشعار علیحده نوشته شده‌اند، مانند «نصیحت به فرزند» کمال‌الدین بنایی، «در بیان نصیحت فرزند» عبدالله هاتفی و غیره نیز قابل توجه بوده، به مثابه دستورالعمل برای آنهایی که باید فرزند تربیت کنند، اهمیت زیاد تربیتی، اخلاقی را مالکند. شیوه دیگر تجسم افکار پند و اندرزی و حکمت‌گویی برای نصیحت به فرزند در میان آثار حماسی و دیگر اثرهای کلان جای دادن چنین نصیحت‌نامه‌ها به شمار می‌رود.

در تاریخ ادبیات فارس و تاجیک بسیار اثرهای را می‌توان ذکر نمود که نویسندگان آنها ضمن تألیف آثار خویش در موردهای موافق پارچه‌ها و باب‌های علیحده را به نصیحت فرزندان‌شان بخشیده، از این راه آنها را به جاده زندگی رهسپار نموده‌اند و در امر رشد و تکامل معنوی آنان درس اخلاق و آدمیت تعلیم داده‌اند. از جمله، نظامی گنجوی در داستان «لیلی و مجنون» به جز وصف عشق و محبت پاک عاید به تربیت فرزند نیز فکرای مهم اخلاقی بیان کرده است. نصیحت نظامی به فرزندش محمد نه تنها یکی از با ارزش‌ترین قسمت‌های داستان «لیلی و مجنون» اوست، بلکه تمام ایجادیات شاعر به شمار می‌رود، آنجا که می‌فرماید:

آن روز که هفت ساله بودی چون گل به چمن حواله بودی
و اکنون که به چارده رسیدی چون سرو به اوج سر کشیدی
غافل منشین، نه وقت بازی ست وقت هنر است و سرفرازی ست
دانش طلب و بزرگی آموز تا به نگرند روزت از روز...
چون شیر به خود سپه‌شکن باش فرزند خصال خویشتن باش^۱

مسلم می‌گردد که این نصیحت‌نامه را نظامی در ایام چارده سالگی فرزندش نوشته و او را در این سن و سال به آموختن علم و هنر دعوت می‌نماید.

قابل ذکر است که اکثر سخنوران بعدی که به «خمسه» نظامی گنجوی جواب نوشته‌اند، این خصوصیت اسلوب داستان «لیلی و مجنون» او را موفقانه ادامه داده، برای برجسته افاده کردن اندیشه‌های خود به فرزندان‌شان پند و نصیحت خود را بیان کرده‌اند. مثلاً عبدالرحمان جامی نه تنها «بهارستان» خویش را به اندرز و نصیحت پسر یگانه‌اش ضیاءالدین یوسف بخشیده است، بلکه در «هفت اورنگ» باب‌ها و یا مقاله‌های علیحده داستان‌های «تحفة الاحرار» (۱۴۸۱)، «سبحة الابرار» (۱۴۸۲)، «یوسف و زلیخا» (۱۴۸۳)، «لیلی و مجنون» (۱۴۸۴) و «خردنامه اسکندری» (۱۴۸۵) را نیز به نصیحت فرزند جگر بندش بخشیده، بدین وسیله او را به جاده زندگی رهسپار نموده است. این شیوه نصیحت‌گری و وصف برگزیده‌ترین خصلت‌های انسانی در داستان‌های «لیلی و مجنون»

۱. نظامی گنجوی، کلیات آثار، ج ۲، ص ۶۷-۶۸.

بدرالدین هلالی «در پند دادن فرزند ارجمند»، «تحفه دوستان» شمس‌الدین شاهین «نصیحت به فرزند ارجمند» و دیگر نمایندگان بعدی ادبیات به مشاهده می‌رسد. امیر خسرو دهلوی (۱۲۵۳-۱۳۲۵) نیز همچون یکی از نخستین دوام‌دهندگان راه نظامی گنجوی در خمسه‌سرایی بعضی باب‌های جداگانهٔ مثنوی‌های «مجنون و لیلی» (تألیف ۱۲۹۹)، «هشت بهشت» (تألیف ۱۳۰۱) و «مطلع‌الانوار» (تألیف ۱۲۹۹) را به نصیحت دختر و پسر خود بخشیده، در سیمای فرزندانش به معاصران و بعدی‌نگان مراجعت می‌نماید و بدین وسیله جوانان دیگر را به مراعات معیارهای اخلاقی و انسانی دعوت می‌کند.

در این مقاله ما تصمیم گرفته‌ایم که محض به موضوع نصیحت امیر خسرو به دخترش توجه نماییم، زیرا هرچند در ادب گذشته ما موضوع نصیحت به فرزند بیشتر در شخص پسر خیلی فراوان بررسی شده است، نگارش نصیحت‌نامه به دختر خیلی به ندرت به چشم می‌رسد. از این لحاظ، مراجعت امیر خسرو به این موضوع از جمله موضوعات نادر ادبیات گذشته ما به شمار می‌رود. در کنار این، نصیحت‌نامه‌های امیر خسرو هم به پسر و هم به دخترش دامنهٔ فراخ داشته، در چهارچوب یک مقاله مختصر فراگرفتن همهٔ آنها از امکان دور است.

امیر خسرو دهلوی در آثار خود در چند مورد به موضوع تربیت دختر روی آورده است. از جمله، باب‌های علیحدهٔ دو مثنوی خویش هم «مطلع‌الانوار» (تألیف ۱۲۹۹) و هم «هشت بهشت» (تألیف ۱۳۰۱) را او به نصیحت دخترش، مستوره بخشیده، او را در راه زندگی هدایت نموده است. در «مطلع‌الانوار» پند و اندرز امیر خسرو به مستوره در باب خاتموی آن بیان گردیده، چون دیگر باب‌های مثنوی ۱۲۵ بیت را شامل است. باب مذکور «در نصیحت فرزند گوید» عنوان‌گذاری شده است.

در مثنوی «هشت بهشت» شاعر پس از بیان سبب نظم کتاب با عنوان «در نصیحت فرزند مستور خویش فرماید» بخشی را جای داده است که مجموعاً همین گونه یک نصیحت‌نامهٔ مکمل و مستقل برای دخترش به حساب می‌رود.

مراجعت امیر خسرو به دخترش، مستوره در مثنوی «مطلع‌الانوار» بدین طرز آغاز می‌یابد:

ای تن تو چشم و چراغ دلم خوب‌ترین میوهٔ باغ دلم

گرچه که اخوان تو نیک‌اخترند نه ز تو در دیده من بهترند
 گاه تماشا به دل باغبان سرو همان باشد و سوسن همان^۱

شاعر در ابتدا روشن تأکید می‌کند که برای او همه فرزندان، هم پسر و هم دختر برابر هستند و او به همه آنها به یک چشم نظر می‌کند و هیچ گاه موقعیت پسرانش را از دخترش بالا نمی‌گذارد. علیه تفکر عصرمیانگی اجتماعی که فرزند پسر را از دختر بالا می‌گذاشت و تولد دختر را بدبختی عایله می‌پنداشت، امیر خسرو به دنیا آمدن دخترش را برای خود فال نیک و مایه خشنودی و خوشبختی می‌داند.

لازم به ذکر است که امیر خسرو در ایجادیات خویش پی در پی راجع به بزرگداشت مادر و مسئله عزت و احترام او برای فرزند توقف نموده، احترام مادر را وظیفه مقدس هر فرزند صالح می‌شمارد:

یک شبه رنج تو که مادر کشید با دو جهانش نتوان برکشید...
 او که ندارد ز پیت جان دریغ وای که چون داری از او نان دریغ^۲

در نصیحت‌نامه‌اش به مستوره نیز شاعر دلیل برابری خویش را بر اساس فرهنگ معنوی و اصل آفرینش شرح و توضیح داده، تأکید بر آن می‌نماید که زن-مادر، آفریننده انسان و تربیتگر فرزندان می‌باشد:

دختر اگر نیست، پسر کی شود بی‌صدف ماده گهر کی شود^۳

در آغاز نصیحت‌نامه‌اش در مثنوی «هشت بهشت» نیز شاعر، پیش از همه، از وجود دخترش که عطای یزدانیست، شکرگزاری می‌کند و داده الهی را پسندیده و مقبول می‌شمارد و این نکته مهم را تأکید می‌دارد که پدر هم از مادر به دنیا می‌آید و مادر هم زمانی دختر بوده است. با تکیه بر این اندیشه امیر خسرو مادر را بخشنده و آفریننده حیات می‌شمارد تأکید می‌نماید که کسی از عالم بدون مادر وجود خود را شناخته و دانسته نمی‌تواند:

۱. امیر خسرو دهلوی، آثار منتخب، جلد یکم، ص ۴۶۶.

۲. همان، ص ۴۲۴.

۳. همان، ص ۴۶۷.

ای ز عفت فکنده برقع نور
سالت از هفت بر نرفته هنوز
کاش، ماه تو هم به چه بودی
لیک چون دادۀ خدایی راست
من پذیرفتم، آن که یزدان داد
شکر گویم، هر آن چه از در اوست
هر چه او داد، بس پسندیده است
پدرم هم ز مادر است، آخر
گر نه بر ڈر صدف نقاب شدی
دانه بی‌کشت کی به بار آید
بی‌پدر ممکن است شد معلوم
لیک بی‌مادر خجسته وجود
ای تنت را به جان من پیوند
تو بدین پایه، کز قضا داری
سر برآر از مبارک اختر خویش
هم عقیفه به نام و هم مستور
روشنی همچو ماه چارده روز
در رحم طفل هشت مه بودی
«با خدادادگان ستیزه خطاست»
کآنچه او داد، باز نتوان داد
کان دهد بنده را که درخور اوست
هم در اوّل صلاح آن دیده است
مادرم نیز دختر است، آخر
قطرۀ آب باز آب شدی
آسمان بی‌زمین چه کار آید
چون مسیحا ز مریم معصوم
ولدی را نگفته کس مولود
که همم مادری و هم فرزند
گر نهی پا به دیده، جا داری
که مبارک‌تری ز خواهر خویش^۱

شاعر در نصیحت‌نامه‌ای که در «مطلع‌الانوار» جای داده است، نخست به شرافت نامگذاری انسان اشارت نموده، سبب «مستوره» نام نهادن دخترش را که مضمون «مستوری و پاک‌دامنی و با عفتی» را افاده می‌کند، شرح می‌دهد. وی همچون پدر نه تنها امید به فرخنده‌فالی دخترش می‌بندد، بلکه او را برای در این راه کوشا بودن، یعنی مطابق به مضمون نامش به مستوری و پاک‌دامنی و با عفتی زندگی به سر بردن را تلقین می‌نماید:

بخت که فال تو همایون نهاد
ز آنکه چو معیار تو در پیش دید
نام تو مستوره میمون نهاد
سگّه مستوری تو بیش دید
نام تو چون فال تو گیرد جمال
هست امیدم که به فرخنده‌فال

۱. آثار منتخب، جلد دوم، ص ۲۵۴-۲۵۵.

لیک تو هم کوش، کز انجام خویش راست کنی قاعده نام خویش^۱
 امیر خسرو به سن و سال هفت سالگی دخترش اشارت نموده، تأکید می‌نماید که
 محض همین سن و سال آغاز شناختن‌های کودک خردسال از عالم و آدم به شمار می‌رود:
 سال تو هفت است در آیین زیست حال پس از هفته شناسی که چیست
 چون نفس عمر بدان در کشی هم سر من زین نفس افسر کشی^۲
 توجه به این نصیحت‌نامه امیر خسرو نکته مهمی را روشن می‌سازد که شاعر به والدین
 تلقین می‌نماید که از ایام خردسالی برای تربیت فرزند دقت کنند. شاعر تربیت فرزند و
 پرورش اخلاق نیک را از ایام خردسالی ضروری می‌شمارد. شاعر می‌خواهد فرزند دلبندش
 را از همین ایام طفولیت به راه تکمیل خصلت‌های حمیده‌ای که خاص زنان پارسا و
 پرهیزگار می‌باشد، دعوت نماید و زیبایی و بی‌آلایشی را در وجود او پرورش دهد.
 در مثنوی «هشت بهشت» شاعر در ادامه می‌گوید که دخترش هنوز هفت سالش
 تمام نشده است:

ای ز عفت فکنده برقع نور هم عقیفه به نام و هم مستور
 سالت از هفت برنرفته هنوز روشنی همچو ماه چارده روز^۳

در ادامه سخن تأکید نمودن شاعر به خردسال بودن دخترش در مصرع «گرچه
 خردی کنون و بی‌تمیز» دلالت از آن می‌کند که امیر خسرو دهلوی سن و سال تا هفت
 سالگی را هنوز برای نصیحت کردن زود می‌پندارد. اما با وجود آن که عمر مستوره
 هنوز «از هفت بر نرفته بود»، شاعر در این سن و سال به دخترش به امیدی پند می‌گوید
 که روزی فرا می‌رسد و فرزندش بزرگ می‌شود و آن وقت نوشته‌های پدر را برای خود
 دستورالعمل قرار داده، از آن سبق زندگی خواهد گرفت:

... آن چه نفس تو با صلاح تن است چون تو خون منی، صلاح من است
 گرچه خردی کنون و بی‌تمیز روزی آخر بزرگ گردی نیز

۱. آثار منتخب، جلد یکم، ص ۴۶۷.

۲. همان، ص ۴۶۷.

۳. همان، جلد دوم، ص ۲۵۴.

تا بود در بزرگیست دستور نکته‌ای چند گویمت مستور...^۱
 شاعر وقتی که در مثنوی «مطلع‌الانوار» نصیحت خویش را به دخترش آغاز می‌نماید، در نوبت اوّل به مقام و شأن و اعتبار فرزند تأکید می‌نماید که محض نام نیک و پاکی اخلاق باعث زنده ماندن نام و نسب هر یک شخص و پیوندان وی می‌گردد. از این رو، امیر خسرو به مستوره نصیحت می‌کند که چنان حیات خویش را به سر ببرد که مایه افتخار پدر و دیگر پیوندانش باشد:

عیش چنان ساز که از شان خویش زنده کنی نسبت و خویشان خویش
 تا چو بریزد تن افتاده‌ام من ز تو زایم که تویی زاده‌ام...
 باید چون در صدف ارجمند تا صدف آوازه برآرد بلند
 در که بزرگان همه میلش کنند یاد صدف هم به طفیلش کنند^۲

در مثنوی «هشت بهشت» نیز شاعر نیک‌نامی و پارسایی را شرط اساسی صاحب عزّت گردیدن انسان دانسته، دخترش را دعوت بر آن می‌نماید که همیشه در طلب نیک‌نامی و پارسایی جهد نماید و در تلاش پاکیزگی پاک‌تن باشد و پاکیزه‌تر از چشمه مهر:
 بایدت همچو دیده عزّت و تاب باش چون چشم خویش در محراب
 نیک‌نامی طلب کنی در پوست پارسا باش و پارسایی دوست...
 پاک‌تن باش همچو آب سپهر بلکه پاکیزه‌تر ز چشمه مهر
 تا شوی همچو مهر در هر سوی از پس چارپرده روشن روی...^۳

جالب دقت است که امیر خسرو در ایجادیاتش پاک‌دامنی و عفت و دیگر خصلت‌های حمیده را که در فرهنگ کهن ما، خاصه، فرهنگ اسلامی همچون یکی از مهم‌ترین فضیلت‌های انسانی برشمرده می‌شود، پی در پی مورد وصف و ستایش قرار می‌دهد. در نظر او خاصّاً زیبایی زن در پاک‌دامنی و عفت تجسم می‌یابد. در «مطلع‌الانوار» نیز شاعر پاک‌دامنی را سرچشمه همه خصلت‌های حمیده دانسته، تأکید

۱. آثار منتخب، جلد دوم، ص ۲۵۵.

۲. همان، جلد یکم، ص ۴۶۷.

۳. همان، جلد دوم، ص ۲۵۵.

می‌نماید که دامن پاک برای بانوان چون سنگ در دامن کوه و پردهٔ سامان هستی زنان است که در حالت شکسته شدن آن اعتبار و نفوذ آبروی زن از میان خواهد رفت و او مجبور می‌شود که از شرمساری و آبروی از دست رفته پرده‌نشینی اختیار نماید:

به که کشی از پی سامان خویش پای به زنجیرهٔ دامن خویش
تا که نجنبند ز مقام شکوه دامن از سنگ چو دامن کوه
سنگ تو، گر لنگر دامن توست دامن تو پردهٔ سامان توست
هر قدمی کو پی دامن نشست پرده‌نشین گشت و به سامان نشست
پا چو فرو خفت به دامن خویش خواب نگیرد پی سامان خویش^۱

یکی از خصوصیت‌های اسلوبی مثنوی «مطلع‌الانوار» عبارت از آن است که مؤلف در آخر هر باب برای تصدیق اندیشه‌های خود حکایت‌های حکمت‌آمیز می‌آورد. در فرجام باب «نصیحت به فرزند» نیز شاعر همین اصول را ادامه بخشیده، برای تقویت نظرات خویش راجع به پاک‌دامنی حکایتی را تصویر نموده است که مضمون مختصرش به گونهٔ ذیل است: پادشاهی گرفتار عشق دختری می‌شود و برای رسیدن به وصل او صبر و قرار و توان خویش را از دست می‌دهد. او به اهل دربار دستور می‌دهد، تا او را به نزد وی بیاورند. وقتی آن بت را به نزد شاه می‌آورند، او اظهار می‌دارد، که: «ای پادشاه، ترا به گدایان چه کار است و در این تن نحیف من چه دیدی که گرفتار آن گشتی؟» شاه عشق خود به چشمان دختر را حکایت می‌کند. دختر به درون می‌رود و دو چشم خود را با انگشتانش کافته بیرون می‌آورد و پیش شاه می‌گذارد و می‌گوید، خواسته‌ات را بگیر. شاه از این عمل دختر شرمزده می‌گردد و پایان حکایت به آنجا می‌رسد که دختر با همین عمل دامن پاک خویش را از دست شاه حفظ می‌کند:

تاجوری از سر قصر بلند پیش و پس شهر نظر می‌فکند
دید بتی در ته دیوار قصر زهر شکاف همه خوبان عصر
شه که چنان دید، قرارش نماند قاعدهٔ صبر به کارش نماند
گرم فرستاد پیامی بر او تا که کشد دست به کامی بر او

۱. آثار منتخب، جلد یکم، ص ۶۷.

رفت پس پرده بسی گفتگوی
 شه که شدش پرده دل چاک چاک
 گفت به خادم که شد از بارگاه
 گفت صنم، که ای ملک روزگار
 چیست در این تن که به چشم نکوست
 کرد ملک دیده حسرت پرآب
 رفت پری چهره به کنجی درون
 گفت به خادم، که: «بگو با امیر
 خادم از آن حال چو شه را نمود
 از عمل خود به خجالت نشست
 کرد بت از پاکی دامان خویش
 ای که تویی دیده خسرو به نور
 باش بر این گونه به عصمت صبور^۱
 کام نیامد به سوی کامجوی
 پرده برانداخت ز بیم هلاک
 برد کشانش به شبستان شاه
 تاجوران را به گدایان چه کار
 کز کشش سینه گرفتیش دوست؟
 گفت دو چشم تو ز من برد خواب
 کرد به انگشت دو دیده برون
 کانچه ز من دوست گرفتی، بگیر»
 گشت ز سوزش سر شه پُر ز دود
 کرد رها دامن پاکش ز دست
 دامن خود پرده سامان خویش

با ذکر این حکایت امیر خسرو عفت و پاک‌دامنی را همچون مهم‌ترین وسیله نیک‌نامی زن ترغیب می‌کند و از دخترش در همه حالت زندگی به عصمت صبور بودنش را درخواست می‌نماید.

شاعر اظهار می‌دارد که اصلاً از راه راست بیرون بردن زنان آسانتر است، چون زنان زودباور و دارای قلب صاف هستند و می‌توانند به سهولت فریب خورند. از این رو، شاعر همین مطلب را به صورت دیگر در آیینۀ شناخت این حکمت که «زنان چون به گلزار سفر بکنند، زود دل به گل و دامن به خار خواهند بخشید»، شرح و تفسیر می‌کند. امیر خسرو دختر خویش را به آراستن زیبایی‌های باطنی دعوت می‌کند:

زن که برون گشتنش آسان بود
 آن که شب از مُرده بدزدد کفن
 از همه در خانه هراسان بود
 روز بترسد ز همه مرد و زن
 جیب به گل بخشد و دامن به خار
 چون به گل سرخ رود چشم وی
 خنده گل هست تقاضای می

۱. آثار منتخب، جلد یکم، ص ۴۷۲-۴۷۳.

بر رخ گل گونه بیدت به است چشم که شد سرخ، سپیدت به است
 سرمه به چشم خود از آن سان خواه کت شود از سرمه همه رو سیاه
 درخور آن زن که درس گشت یشم سرمه به روی است و سپیدی به چشم^۱

در سه بیت آخرین پارچه بالایی به نظر می‌رسد که شاعر جانبدار دوری جستن زنان از مالیدن سرمه و وسمه به چشمان و گلگونه به روی بوده، حسن و لطافت طبیعی زنان را وصف می‌کند که بی‌غازه سرخروی بود. در اصل امیر خسرو زیبایی ظاهری انسان را «گلگونی باطل» عنوان می‌کند و تن‌آرایی و زیب صورت در نگاه او یک نوع نظرفریبی است. از این لحاظ، دختر خویش را دعوت می‌کند، تا که به زیبایی طبیعی تمایل داشته باشد و این معنی را توسط عبارت «بی‌غازه سرخ روی بودن» تفسیر می‌نماید:
 روی ز گلگونه باطل بشوی کوش که بی‌غازه بود سرخ روی...^۲
 شاعر محک اساسی زیبایی زنان را در خلق و اطوار شایسته، پاکیزگی و پاک‌طیبتی آنها می‌بیند.

در کنار این، شاعر اندیشه دور نگه داشتن زنان از رنج و محنت را تلقین می‌کند. و با عبارت‌های «پرمگس‌اند این همه شکرلبان» و «مانع‌شان تیغ شود یا زبان» تفسیر می‌کند:

محنت زن عصمت بی‌مایگی ست خانه پُر دزد به همسایگی ست
 پرمگس‌اند این همه شکرلبان مانع‌شان تیغ شود یا زبان
 گرد شکر کی مگس اندک بود ورنه مگسرانش اتابک بود^۳

در ادامه شاعر به ملامت‌کشی زنان از ایام جوانی و ندامت‌شان در وقت پیری تأکید نموده، تلقین می‌کند که از عیش و نوش جوانی اجتناب ورزند. این معنی را سخنور توسط دوری جستن از شراب‌خواری بیان می‌سازد و شراب را که سبب‌گار ظهور اخلاق بد و بی‌آبرویی، زایل‌کننده عقل و خرد است، محکوم می‌نماید. شاعر برای

۱. آثار منتخب، جلد یکم، ص ۴۶۸.

۲. همان.

۳. همان.

نشان دادن ضرر شراب تأکید بر آن می‌نماید که چون وجود انسان شریف به می‌آلوده شود، بر جان انسان کثافت وارد می‌گردد:

زن به جوانی که ملامت کشد پیر شود بس که ندامت کشد
 زن که در آسودگی آزاد ماند خانه ویران وی آباد ماند
 و آن که فرو رفت به سیل شراب خانه خرابات شد و او خراب
 چون به می‌آلود وجود شریف از در و دیوار درآید حریف
 گرچه که در حجره بود دور جام بوی به همسایه رساند پیام
 شهر به غوغاست ز دیو پلید قفل به در بر نه و گم کن کلید^۱

باید گفت که امیر خسرو ضمن نصیحتش به مستوره به پایداری و مستحکمی مناسبت عایله زیاد توجه نموده است. شاعر در مناسبت با شوهر آرام و خوش‌معامله بودن زن را از شرط‌های اساسی پایداری مناسبت عایله می‌شمارد. با آوردن مثل حرکت دو سنگ آسیاب که هر دو متحرک‌اند و در نتیجه جنبش دو سنگ آرد حاصل نمی‌شود، شاعر اندیشه صبوری و دوراندیشی را به دختر خود همچون صفت حمیده زنان توصیه می‌نماید و به دخترش مصلحت می‌دهد:

مرد شتابان به و زن با درنگ آرد نخیزد، چو بجنبند دو سنگ^۲

از نگاه امیر خسرو یکی از فضیلت‌های اصلی زنان مایه آسایش خانواده بودن آنها می‌باشد از این رو، به نظر شاعر خانه‌ای که در آن آرامی و آسایش نیست، برابر با جهنم است. مردی که از دست جنجال زن فراغت پیدا نمی‌کند، نمی‌تواند در خانه اقامت نماید بلکه از آن بیرون می‌گریزد:

خانه که آسایش از او کم بود گرچه بهشت است، جهنم بود
 مطبخ اگر روزن و دودش نبود گریه‌کنان مرد گریزد ز دود^۳

شاعر آسایش خانواده را پیش از همه به آداب و فرهنگ زن که باید با اعضای عایله

۱. آثار منتخب، جلد یکم، ص ۴۶۸.

۲. همان، ص ۴۶۷.

۳. همان، ص ۴۷۰.

خوش سخن و حلیم و تحمل پذیر باشد، مربوط می‌داند. او زبان‌آوری و سردسخنی زنان را همچون رفتار پایمال‌کننده شرف عایله مذمّت کرده، به دخترش پند می‌دهد که از این گونه خصلت زشت برحذر باشد. در نظر شاعر زنهای زبان‌دراز شبیه سگ وحشی می‌باشند: خواجه که بانوش زبان‌آور است با سگ وحشی به جوال اندر است^۱

لازم به یادآوری است که در بسیار موردها امیر خسرو فضیلت‌های زن و مرد را در خانواده بر اساس قیاس و مقابله شرح و توضیح می‌دهد و همانا در این شناخت مقایسه‌ای همیشه بر مسئولیت‌شناسی بانوان و زنان همچون پیشاهنگان زندگی آسوده و آرام بیشتر تأکید می‌گردد. از جمله، بنا به قول شاعر، اگر مرد به یک حرف بد یا جنجال دلی را ریش کند، زن از آن دوچند یا ده برابر می‌کند. بدزبانی زنان را شاعر حتی به نعره سگ مانند می‌کند که باعث از بین رفتن فراغت عایله می‌گردد:

آهوک خانه چو جولان زند گرگ درنده است که دندان زند
مرد به یک عربده دل ریش کرد زن به یکی عربده ده بیش کرد
نعره سگ نیست جز از یک زبان گرگ ز نه رخنه برآرد فغان
خانگیان راست عذاب الیم خانه خدا مفلس و زن نارحیم^۲

امیر خسرو خوی تنگ و دلتنگی زنان را نیز مورد سرزنش قرار داده، دختر خویش را برای دوری جستن از درشت‌معاملگی نصیحت می‌کند، چون زنی با چنین خصلت را حتی کنیزان نپسندند و از او بگریزند:

لیک چنان نیز مشو تنگ‌خوی کز تو گریزند کنیزان به کوی^۳

اصلاً فلسفه اخلاقی زن بدخو و نکوهش آن از دوران تشکّل ادبیات فارس و تاجیک در اندیشه شاعران و سخنوران مجسم بوده است و امیر خسرو نیز به این مسئله دقت زیاد داده، با نصیحت به دختر خویش این مطلب را تلقین می‌کند که او باید از خصلت‌های ناشایسته‌ای که شأن و شرف زن را پست می‌زنند، اجتناب ورزد. به اندیشه

۱. آثار منتخب، جلد یکم، ص ۴۷۰.

۲. همان، ص ۴۷۱.

۳. همان، ص ۴۷۰.

شاعر چهره زن بدخو خود گواه فتنه‌گری وی می‌باشد. شاعر تأکید می‌کند که زن روابط قربینی خود را باید تنها به جفت حلال، یعنی شوهر خود داشته باشد. این مطلب، پیش از همه، سرچشمه در تلقین شرم و حیا دارد و با این راه امیر خسرو می‌کوشد که فرزند خویش را برای زندگی خانوادگی ثابت و وفادار بودن دعوت نماید:

رسم بد آن است که چون بد کنند	شوهرت آن را شرف خود کنند
هر زن زیبا که به رعنائی است	از پس صد پرده به رسوایی است
چون زن بد رو به تباهی نهد	شکل وی از فتنه گواهی دهد
چنگ فراگوش گرفتند تنگ	کرد حکایت رگ غمناز چنگ
گشت چو دف بر تن خود پرده‌بند	پرده سخن گفت به بانگ بلند
هر که به جز جفت حلالیت بود	رو منما، گر همه خالت بود
عصمتیان را به مقام خیال	جلوه حرام است، مگر با حلال
هر که به خلوت جز شوهر بود	خاص مکن، گرچه برادر بود
روی بتاب از مه و خورشید هم	تا نبود سایه ترا هم‌قدم ^۱

شاعر در ادامه زنان را به قناعت دعوت نموده، اظهار می‌دارد که در حال وجود داشتن مشکلات مالی خانوادگی زن خردمند و پارسا باید به یافت شوهر قناعت کند و در پی طلب مال و آرایشات ظاهری دنیا، از جمله آئینه و زر و زیور نباشد:

شوی که از کیسه توانگر بود	خود صنم اندر زر و زیور بود
لیک چو بی‌توشه بود شوهری	به ز قناعت نبود زیوری
ور طلبی زیور درج ملوک	ذُر ز خوی جبهه و رشته ز دوک
ز آینه و شانه رها کن هوس	کآینه تو رخ شوی تو بس
فرد توان داشت اگر زن نگاه	سایه همت جفت نخواهم به راه
لیک چو زین ننگ نداری گزیر	سایه یکی بس بودت بر سریر
شوی یکی، کز زن مردم رگ است	یک زن و ده شو رگ خوک و سگ است ^۲

۱. آثار منتخب، جلد یکم، ص ۴۷۱.

۲. همان.

شاعر نگاه داشتن نفس اماره را که انسان را به بی‌راهگی می‌برد، از جمله مهم‌ترین صفاتی می‌شمارد که باید زنان آن را در خود بپروند. وی مبارزه با نفس را که از طریق دل و چشم صورت می‌گیرد، البته کار دشواری می‌شمارد، ولی تأکید می‌کند که نگاه نداشتن نفس انسان را به بی‌حیایی می‌رساند:

نفس که در قالب مردم گم است	دشمن مردم به تن مردم است...
بر دل آسوده نخواستی گره	تا بتوان، رشته درازش مده
لیک دل آگاه نشیند به جای	کش نشود دیده به بد رهنمای
دل برود، چشم چو مایل بود	دست نظر رشته‌کش دل بود
دیده بادام چو بی‌پرده گشت	مغز وی از هر دهنی خورده گشت
تا گره غنچه بود ناگشاد	راه نیابد به گریانش باد ^۱

در ادامه شاعر کوشش می‌کند که عاقبت و زیان بدنفسی را برای حیات زنان نشان دهد. امیر خسرو دوری جستن از شهوت را به عنوان یکی از رکن‌های اخلاق حمیده تلقین می‌نماید. از این رو، به اندیشه شاعر زنی که دنبال شهوت می‌رود، در او روشنی و نور زندگانی باقی نمی‌ماند. شهوت وسیله بدنامی و رسوایی خواهد شد و این امر سبب از دست دادن نام نیک انسانی می‌گردد. وابسته به این، شاعر دخترش را تشویق می‌کند که به این راه قدم نگذارد و در پی نگاه داشتن نام نکوی خویش باشد:

چشم که بکشاد سر سوزنی	آن سر سوزن شودش روزنی
زن که شد او از پی شهوت چراغ	کی بود از پرتو نورش فراغ
مرد که یک سو نهد از جاده گام	خلق به نیکیش نگیرند نام
خاصه، عروسی که به رعنائی است	نام بدش بین که چه رسوایی است
عشق جوانان که به دل خون بود	فسق زن پیر، نگر، چون بود
ز آب شود هر تن آلوده پاک	پاک نگردد زن بد جز به خاک
گرچه کسی پاس تو دارد بسی	به ز تو پاس تو ندارد کسی
نفس تو چون خود شکند در ترا	جز تو نگهبان که بود مر ترا

۱. آثار منتخب، جلد یکم، ص ۴۷۱.

آن که کند خود گره پیش باز پاس که دارد گرهش را به راز^۱
 پرهیز از دشمنی و خصم و نفاق و رذالت در اندیشه‌های امیر خسرو از جایگاه
 مهمی برخوردار می‌باشد و وابسته به این سخنور نفس را دشمن اساسی زنان می‌شمارد
 و به دنبال نفس دنیایی رفتن او را به آن مثل می‌زند که بز خود از شبان به سوی گرگ
 می‌رود، اگر چه او را سگ پاسبانی می‌کند:

خصم چو خود زاویه غارت کند رخنه او را که عمارت کند
 بز چو خود آید سوی گرگ از شبان سگ چه کند، گرچه بود پاسبان
 زن که خدایش ادب نفس داد سر دهد و تن نهد در فساد^۲

امیر خسرو وفاداری و صداقت زن به شوهر را زیور زن می‌شمارد و دخترش را
 به پاک‌دامنی، شرم و حیا، پارسایی، دوری از نفس دنیایی، نیک‌نامی، صبر و تحمل،
 دوری از رشک و حسد دعوت می‌نماید و خواستار آن می‌شود که دخترش با چنین
 جواهر اخلاقی و زیور ناتکرار پیراسته باشد. وابسته به این، در نظریات اخلاقی امیر
 خسرو وابسته به تربیت دخترش تلقین زن با وفا و صداقت‌مند و ستایش آن جایگاه
 خاصه‌ای کسب می‌کند و در برابر این او آرامش و ثبات خانواده را مربوط به تمکین و
 فراست زن می‌داند.

نکته مهم دیگری که امیر خسرو برای نقش بانوان در روزگارداری حتمی و
 ضروری می‌شمارد، کدبانو بودن زنان است. کدبانوی خوب به طفیل کاردانی و مهارت
 خانه‌داری کلبه خویش را به گلستان مبدل می‌گرداند:

جفت که با خواجهش همزانوی ست بانویی‌اش از پی کدبانوی ست^۳

امیر خسرو دهلوی با این موضوع بحث نصیحت خویش به دخترش را به پایان
 نمی‌برد و ما ضمن مطالعه آثار وی در هر مورد به چنین اندرزها دچار می‌آییم که
 همگی به تکمیل فرهنگ اخلاقی دختر وی روانه شده‌اند.

۱. آثار منتخب، جلد یکم، ص ۴۷۲.

۲. همان، ص ۴۷۲.

۳. همان، ص ۴۷۰.

در مثنوی «هشت بهشت» در ادامه ملاحظه‌های خویش شاعر دخترش را به مرد تدبیری دعوت می‌کند و گونه‌ای تلقین می‌کند که باید توان‌مند چون مردان باشد و بر همه دار و ندار زندگانی تحمل‌پذیر. شاعر باز هم اینجا به پرهیز از نفس اماره اشاره می‌کند و تأکید می‌دارد که زن نیک از مرد نیک بهتر است:

زن اگر مرد و مرد تدبیر است	سوزن و دوک نیزه و تیر است
گرچه زر باشدت فراخ به چنگ	تا نداری ز دوک و سوزن ننگ...
پُرگهر بایدت خزانه خویش	باش با سنگ خود به خانه خویش
گرچه گوهر ز سنگ نیک‌تر است	سنگ مردم نکوتر از گهر است
نفس مردم چو یاه‌گرد بود	نیک‌زن به ز نیک‌مرد بود
مرد کردار خوب را سبب است	خوب‌کرداری از زنان عجب است... ^۱

از مطالعه این بخش نصیحت‌نامه امیر خسرو روشن می‌گردد که او سعادت‌مندی عایله را در خوب‌کرداری زنان می‌بیند. پیوسته از نفس اماره دور بودن و نیک‌زن شدن بانوان بهترین شادمانی و خوشبختی را به عایله عطا می‌نماید. از این جاست که او به خلاصه‌ای می‌رسد که اگر مرد سبب‌گار به ظهور کردار خوب می‌شود، خود خوب‌کردار بودن زنان بهترین ثروت برای خانواده به شمار می‌رود.

در نظر شاعر پرده‌نشینی زنان به مانند لقمه غذایی می‌باشد که اگر دارای سرپوش باشد، از چشم مور و مگس در امان خواهد ماند. حتی شاعر مثل می‌زند که اگر دیگ را با غذایش شبانه روی پوشیده نگذاری، به آن سگ و گربه حمله نموده، کثیف می‌گردانند:

پرده‌نشین، کافت خود پیش دید	از پی بی‌پردگی خویش دید
طعنه نخواهی به خود از همدمان	پرده‌نشین باش ز نامحرمان
لقمه که سرپوش نه بر وی بود	از مگس و مور امان کی بود
شب چو نبندی سر دیگ نعیم	گربه و سگ را ز ملامت چه بیم
گر نکنی مقنعه دام مگس	مقنec تو دام فرشته است بس
مقنعه پاک نهفه ترسان	ابره شود بر کله سروران

۱. آثار منتخب، جلد دوم، ص ۲۵۴-۵۵.

یک خم دستارک زن بریست به ز دو دستار فقیهان مست
جلوه نه آن شد که بت چون پری جلوه نماید به ز ناشوهری...^۱

چون دیگر سخنوران فارس و تاجیک امیر خسرو نیز پیوسته از شرم و حیا به عنوان زیور زندگانی زنان به دختر خود نصیحت می‌کند. حتی بر این نکته اشارت می‌کند که حسن زیبای خورشیدوار خویش را تنها برای قرینان خویش تجلی بخشد و همیشه از عریانی و مجسم گردیدن مجموع زیبایی‌های ظاهری دوری جوید. اینجا شاعر این مطلب را به آن خاطر به دختر خویش تلقین می‌کند که همیشه در اندیشه پوشیدگی و مستوری و پرده‌نشینی باشد و از برهنگی که آن ایام در میان مردمان هندوتبار زیاد بوده است، اجتناب ورزد:

جلوه‌گر آن شد که ز شرم و هراس در تتق ستر شود روشناس
خنده نخواهی ز قرینان خود پرده کن از پرده‌نشینان خود
باش تو خورشید در انوار خویش سایه‌نشین در پس دیوار خویش
آن که برانداخت حیا را نقاب دست بشو، زانکه او ریخت آب
پرده عصمت ز بس آلودگی رخنه به رخنه شود از پودگی
خیمه زن شد مگسک را چو قوت پرده شده چون تنه عنكبوت
فعل خود ار از پس دامن کند آن که کند، بهر چه پنهان کند
مرد که در برهنگی کوشدش برهنه چون کرد، کجا پوشدش
رند که ناکرده زند لاف کار کرده چه گونه نکند آشکار؟^۲

به همین طریق، از بررسی و تحلیل موضوع نصیحت به فرزند از جمله دختر در ایجادیات امیر خسرو دهلوی روشن می‌گردد که موضوع تربیت فرزند در ایجادیات او به عنوان یکی از مسئله‌های مهم و حیاتی قرار گرفته است. شاعر اگرچندی اثری را کاملاً به تربیت فرزندانش نبخشیده است، همچون یک معلم اخلاق زمان خود در میان تألیفات خویش پی در پی به این مسئله روی آورده، فکرهای پرقیمت تربیتی، اخلاقی

۱. آثار منتخب، جلد یکم، ص ۴۶۹.

۲. همان، ص ۴۷۰.

بیان نموده است.

از مطالعه نصیحت‌نامه امیر خسرو به دخترش، مستوره در نوبت اول همین تصوّرات در ذهن ما پیدا می‌شود که شاعر از ایام هفت سالگی به کسب فضیلت‌های اخلاقی مشغول گردیدن دختران را مهم می‌شمارد که در نوبت اول عفت و پاک‌دامنی، دوری جستن از نفس اماره و شکستن زنجیره‌های نفس دنیایی، قناعت ورزیدن به همه بود و نابود زندگانی به شمار می‌روند. نکته مهم دیگر که از این نصیحت‌نامه برمی‌آید، آن است که سخنور به فرزندان خود، چه دختر و چه پسر، دلبستگی تمام دارد و سرنوشت آینده آنها وی را بی‌تفاوت نمی‌گذارد. از این رو، می‌خواهد که دخترش در زندگی همچون زن با عفت، بانوی صاحب خُلق و صاحب خانه به کمال رسیده، در آبادی خانواده دیگری همچون زن فرشته‌خصال و همسر مشفق و مصلحت‌گر عاقل و غم‌خوار مرد در خدمت باشد.

مجموعاً قسمت اساسی افکار اخلاقی او تا کنون نیز اهمیت خود را گم نکرده‌اند و من بعد نیز برای تربیت جوانان همچون دُرّ بی‌بها خدمت خواهند نمود. در کنار این، همچون نمونه‌های برجسته نصیحت‌نامه برای فرزند در شرایط کنونی در جریان تربیت خردسالان و نورسان در مکتب از آنها می‌توان به منفعت استفاده نمود. نصیحت‌نامه‌های امیر خسرو به فرزندش مستوره مثنوی‌های «هشت بهشت» و «مطلع‌الانوار» را از لحاظ مندرجه غنی ساخته، ارزش معنوی و تربیتی آن را افزون گردانیده است.

منابع

۱. امیر خسرو دهلوی، آثار منتخب، جلد دوم، به کوشش اعلاخان افصحزاد، امریزدان علی‌مردان‌اف، جابلقا دادعلیشایف، عرفان، دوشنبه، ۱۹۷۲.
۲. امیر خسرو دهلوی، آثار منتخب، جلد یکم، به کوشش محمد وفا بقایف. علی‌قل دیوانه‌قل‌اف، اصغر جانفدا، عرفان، دوشنبه، ۱۹۷۱.
۳. بقایف م، حیات و ایجادیات خسرو دهلوی، دانش، دوشنبه، ۱۹۷۵.
۴. نظامی گنجوی، کلیات آثار، ج ۲، به کوشش اعلاخان افصحزاد، عرفان، دوشنبه، ۱۹۸۲.